



عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

از درسگفتارها و نوشتارهای ربای لرد جانانان ساکس

Jonathan Sacks
THE RABBI SACKS LEGACY

با سپاس از Schimmel Family برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو به نکوداشت یاد Harry (Chaim) Schimmel. "من از همان بار اول که با نسخه تفسیر توره ربای خیم شیمل روبرو شدم تا اکنون، آنرا عزیز داشته ام. هدف آن نه فقط نشان دادن حقیقت ظاهری متن توره، بلکه رسیدن به حقیقت ژرفتری است که در آن نهفته است. او به همراه همسر ستودنی اش آنا در شصت سال زندگی مشترک، یک زندگی سرشار از عشق به خانواده، اجتماع و تورات ساختند. زوج بیمانندی که با نمونه زندگی خود، بینهایت الهام بخش من بوده اند."

"- ربای ساکس

مجموعه مقالات امسال در ابتدا توسط زنده نام ربای ساکس در سال ۵۷۷۲ (۲۰۱۱-۲۰۱۲) نوشته شده است.

تفسیر هفتگی توره

Disguise

Mikketz

میکتز: لباس مبدل

یوسف اینک حاکم مصر است. آن خشکسالی که پیش بینی کرده بود، از راه رسیده و از مصر به کنعان سرایت کرده است. برادران یوسف برای خرید آذوقه به مصر سفر می کنند. آنها به کاخ مردی می رسند که مسئول توزیع غلات است:

اینک یوسف، فرمانروای سراسر مصر بود و او بود که غلات را به تمام مردم سرزمین می فروخت. برادران یوسف رفتند و به او تعظیم کردند. یوسف برادرانش را به محض دیدن شناخت، اما مانند غریبه ای رفتار کرد و با آنان به تندی برخورد نمود... یوسف برادرانش را شناخت، اما آنها او را باز نشناختند.

پیدایش ۶-۸: ۴۲

ایدهی صحنه های همانند یا type-scene یعنی درامی که در روایت های گوناگون بازی می شود، از سوی رابرت آلتر مطرح شد. و به ویژه همین صحنه ها [یوسف و برادرانش] نمونه ای این شگرد در سفر پیدایش هستند. هیچ قاعده ای

جهانشمول وجود ندارد برای رمزگشایی از اهمیت یک type-scene. یک نمونه از ملاقات پسر با دختر، سه بار میان خدمتکار ابراهیم به نام الیعزر و ریوکا، یعقوب و راخل، و موسی و دختران ییترو اتفاق افتاد. در این موارد مکان صحنه احتمالاً جای مهمی نیست (چاه هایی که سر آنها غریبه ها در آن روزگار با هم روبه رو می شدند؛ مانند آبسردکن های اداره ها در دنیای امروز). آنچه باید در این سه رویداد دقت کنیم، گوناگونی روایت ها در آنها است: فعال بودن ریوکا، نشان دادن قدرت بدنی توسط یعقوب و عشق موسی به عدالت. این که چگونه آدم ها با غریبه ها بر سر چاه دیدار می کنند، آزمونی برای شخصیت آنها است. اما در برخی موارد، به نظر می رسد که یک type-scene دارای درونمایه ای تکرارشونده است. در داستان یوسف چنین موردی می یابیم. اگر بخواهیم عنصر مهم دیدار یوسف با برادرانش را دریابیم، باید سه رویداد دیگر در سفر پیدایش را بررسی کنیم.

رویداد اول در خیمه ی اسحق رخ می دهد. پدر، پیر و نابینا است. به پسر بزرگش می گوید که به صحرا برو، جانوری شکار کند و برایش غذایی بپزد تا او را برکت کند. با کمال تعجب، خیلی زود اسحق می شنود که کسی وارد می شود. می پرسد: "تو کی هستی؟". صدایی پاسخ می دهد: "عساو هستم، پسر بزرگترت." اسحق متقاعد نشده و می گوید: "نزدیک بیا پسر و بگذار تو را لمس کنم. آیا تو به راستی عساو هستی؟ یا نه؟" او دستش را دراز می کند و بافتِ خشنِ تکه های پوست حیوان روی بازوان او را لمس می کند. او که هنوز اطمینان نیافته، دوباره می پرسد: "آیا واقعاً پسر من عساو هستی؟" و آن صدا پاسخ می دهد: "من هستم." سپس اسحق او را برکت کرد: "آه بوی پسر من مانند بوی صحرائی است برکت شده توسط خدا." اما او عساو نبود. یعقوب بود در لباس مُبدَل.

صحنه ی دوم: یعقوب نزد دایی اش لاوان گریخته است. او وقتی به آنجا می رسد با راخل دیدار می کند و عاشق او شده، پیشنهاد هفت سال کار کردن می دهد تا با راخل ازدواج کند. زمان به سرعت گذشت: سال ها "مانند چند روز گذشتند، زیرا یعقوب او را دوست داشت." روز عروسی فرارسید. لاوان جشن گرفت. عروس وارد خیمه شد. پاسی از شب گذشته، یعقوب به خیمه رفت. اینک او دستکم با محبوبش ازدواج کرده بود. با فرارسیدن صبح درمی یابد که قربانی یک فریب شده است. او راخل نیست. لئا است در لباس مُبدَل.

صحنه ی سوم: یهودا با دختری کنعانی ازدواج کرده و اینک پدر سه فرزند است. فرزند نخست با دختری محلی ازدواج می کند به نام تامار، اما به گونه ای اسرارآمیز در جوانی می میرد و از خود بیوه ای بدون فرزند به جا می گذارد. بر اساس نسخه ای از قانون ازدواج در دوران پیش از موسی، یهودا پسر دوم خود را به عقد تامار درمی آورد تا فرزنده

بیاورد جهت "برای زنده نگه داشتن نام برادرش". او امیدوار است که پسری داشته باشد به یاد برادر بزرگش تا "تخم او پراکنده شود". اما او نیز در جوانی می میرد. یهودا از دادن پسر سوم خود به تamar خودداری می کند و به این ترتیب tamar یک اگونا [به زنجیر کشیده شده - در مورد زنانی که طلاق در مورد آنها اجرا نشده] باقی می ماند و نمی تواند با شخص دیگری ازدواج کند.

سال ها می گذرند. همسر یهودا می میرد. او در راه بازگشت به خانه از چرای گوسفندان، کنار جاده به روسپی نقابداری برمی خورد. از روسپی می خواهد که با او همبستر شود و به او قول پرداخت از طریق دادن بره ای از گله اش را می دهد. روسپی از او مهر و گردنبند و شالش را به عنوان ضمانت می گیرد. روز بعد یهودا دوستی را همراه بره می فرستد، اما زن ناپدید شده و افراد محلی هیچ نشانی از او ندارند. سه ماه بعد، یهودا می شنود که عروسیش tamar حامله شده است. او خشمگین می شود. tamar که هنوز در عقد ک پسر او بود، اجازه نداشت که با کسی وارد رابطه شود. او را باید به جرم زنا محاکمه می کرد. یهودا می گوید: "او را نزد من بیاورید تا آتشش بزنم." او را برای کشته شدن نزد یهودا می آورند، اما یک درخواست دارد. از یک نفر می خواهد که مهر و گردنبند و شال را نزد یهودا ببرد و می گوید: "پدر فرزند من، کسی است که این اشیاء به او تعلق دارند." بیدرنگ، یهودا به حقیقت پی می برد. tamar که هنوز در زنجیر عقد سابق بود و نمی توانست ازدواج کند و فرزندی برای زنده نگه داشتن نام شوهرش پدرشوهر خود را فریب داد تا کاری را که باید به کوچکترین پسرش اجازه می داد، خودش انجام دهد. یهودا تأیید کرد: "او از من در ستکارت است". یهودا با یک روسپی همبستر شده بود. اما آن روسپی، tamar بود در لباس مُبَدَل.

این همان پیش زمینه ی برخورد یوسف و برادرانش است که باید فهمیده گردد. آن مردی که برادران به او تعظیم کرده اند، هیچ شباهتی به یک عبرانی گله چران ندارد. او به زبان مصری سخن می گوید. مانند فرمانروایان مصر لباس پوشیده است. انگشتر مُهردار فرعون در دستش و زنجیر طلای فرمانروایی بر گردنش است. آنها گمان می کنند که در حضور یک شاهزاده ی مصری هستند، اما او یوسف، برادر آنهاست در لباس مُبَدَل.

چهار صحنه، چهار لباس مُبَدَل و چهار بار شکست در دیدن آن سوی نقاب. چه وجوه اشتراکی در این صحنه ها هست؟ چیزی بسیار تکان دهنده! یعقوب، لئا، tamar و یوسف تنها به سبب ناشناخته ماندن، رجوع به آنها، جدی گرفتشان و توجه به آنها شناسایی شدند. اسحق، عساو و نه یعقوب را دوست داشت. یعقوب راخِل را دوست داشت نه لئا را. یهودا کوچکترین پسرش را مناسب tamar نمی داند. برادران از یوسف نفرت دارند. تنها وقتی آنها به عنوان

فردی دیگر ظاهر می شوند، به هدف خود می رسند: برای یعقوب، برکت پدر؛ برای لئا یک همسر؛ برای تامار یک پسر؛ برای یوسف یک توجه غیردشمنانه از سوی برادرانش. مصیبت این چهار نفر در یک عبارت گزنده انباشته شد: "یوسف برادرانش را بازشناخت، اما آنها او را به جا نیاوردند."

آیا لباس مبدل، مؤثر است؟ در کوتاه مدت بله. اما در بلند مدت نه الزاماً. یعقوب به شدت برای گرفتن برکت عساو رنج می کشد. لئا با وجود ازدواج با یعقوب هیچ گاه به عشق او دست نمی یابد. تامار پسر زاید (درواقع یک دوقلو)، اما یهودا "پس از آن دیگر با او نزدیک نبود." دیگر برادران از یوسف متنفر نبودند، اما از او می ترسیدند. حتی پس از آنکه یوسف به آنها اطمینان داد که کینه ای به دل ندارد، همچنان گمان می کردند که او پس از درگذشت پدر از آنها انتقام خواهد گرفت. آنچه ما با لباس مبدل کسب می کنیم، هیچ گاه با محبتی که در جستجوی آن هستیم، برابری نمی کند.

اما رویدادها به راه دیگری رفتند. یعقوب، لئا، تامار و یوسف دریافتند که هرچند هرگز محبت آنانی که مهرشان را می خواستند، نگرفتند، اما خدا با آنها بود؛ و در نهایت، همین کافی است. یک لباس مبدل عملی است برای پنهان شدن از دیگران و شاید از خود. اما ما نمی توانیم و نیاز نداریم از خدا پنهان شویم. او زاری ما را می شنود. به دعاهای خاموش ما پاسخ می دهد. او به نادیده گرفته شدگان توجه می کند و به آنها راحتی و تسکین می بخشد. پس از هر چهار رویداد روابط تسکین نیافته اند، بلکه هویت ها اصلاح شده اند. همین امر از آنها روایت هایی غیرسکولار و عمیقاً دینی از زمان نگار رشد و پختگی روانی می سازد. آنچه این روایت ها به ما می گویند ساده و ژرف است: کسانی که در پیشگاه خدا می ایستند، نیازمند هیچ لباس تبدیلی برای حفظ عزت نفس خود در پیشگاه بشریت نیستند.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org     @RabbiSacks

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved